بسم الله الرحمن الرحیم

**جلسه شماره44**

۱۰/ ۰۹/ ۸۸ شهید صدر- تنبیهات مقدمات حکمت

**مقدمات حکمت(تنبیهات)**

شهید صدر در انتهای بحث از مقدمات حکمت تنبیهاتی را ذکر کرده اند که به اجمال در مورد آنها بحث خواهیم کرد.

شهید صدر در تنبیه اول به چند نکته اشاره می کنند؛ نکته اولی که ایشان طبق مبانی خود ارائه می کنند این است که اطلاق مدلول تصدیقی کلام است و نه مدلول تصوری. در جلسه سابق اشاره کردیم که این تعبیر ابهام دارد و معلوم نیست مراد مدلول استعمالی است یا مراد جدی. شاید لحن کلام شهید صدر بیشتر با مراد جدی سازگار باشد که در این صورت این اشکال مطرح می شود که بعد از ورود مقید، چگونه می توان به اطلاق تمسک کرد. ما عرض کردیم که اطلاق مدلول جدی کلام را تعیین نمی کند، بلکه در مراد تفهیمی تاثیرگذار است و پس از آن باید اصالۀ التطابق را جاری کرد که در برخی موارد مانند تقیه این اصل جاری نمی شود، ولی این عدم جریان منشا نمی شود که مقدمات حکمت تمام نباشد.

نکته دوم **: ا**یشان می فرمایند اطلاق با عموم از این جهت متفاوت است که اطلاق حکم را به طبیعت متعلق می کند، ولی عموم حکم را به افراد. در اطلاق، وقتی طبیعت متعلق حکم شد، به دلالت عقلی، حکم به عدد افراد، منحل می شود. انحلال در مرحله جعل حکم و بیان آن نیست، بلکه در مرحله امتثال است. به خلاف عام که حکم در مقام جعل به افرا د تعلق می گیرد.

هر دو مرحله کلام ایشان نیاز به تعلیق دارد. اول این که اطلاق سبب می شود که طبیعت متعلق حکم باشد، سابقا عرض کردیم که اگر مراد از طبیعت، معنای موضوع له اسم جنس است، این معنا اساسا نمی تواند معروض حکم قرار بگیرد؛ چون تعینی ندارد. و اگر مراد، همان لابشرط قسمی است، لابشرط ملازمه ای با استیعاب حکم ندارد و می تواند به قالب های مختلف مانند صرف الوجود یا مطلق الوجود به کار رود و تنها در صورتی که به نحو مطلق الوجود لحاظ شده باشد، حکم به همه افراد تعلق خواهد گرفت. لذا تنها ملاحظه به نحو لابشرط برای اثبات سریان حکم به همه افراد کفایت نمی کند و باید ملاحظه دیگری ضمیمه شود.

ما قبلا گفتیم که در مقام بیان بودن، در اثبات لابشرط قسمی تاثیری ندارد، بلکه در اثبات این که طبیعت به نحو عموم و سریان ملاحظه شده، دخالت دارد. به این معنا که حکم به افراد یا اصناف خاصی

تعلق نگرفته است. نتیجه در مقام بودن، عمومیت حکم است؛ حال این که عموم به نحو استغراقی است یا بدلی، بعدا از آن بحث خواهیم کرد. در واقع مفاد مقدمات حکمت، همان مفاد کل است، البته دلالت کل چون وضعی است، دلالت قوی تری است و دلالت مطلق سکوتی است که نوعا اضعف است.

اما این که شهید صدر فرموده اند در عام حکم به افراد تعلق می گیرد، آیا معنای این حرف این است که خصوصیات فردیه در ترتب حکم تاثیر دارد؟ اگر چنین مطلبی مراد ایشان باشد، مطلب ناتمامی است. در عام هم حکم برای طبیعت است، البته طبیعتی که به نحو مستوعب و حاکی از وجودات عدیده ملاحظه شده است. بلکه گاه ادوات عموم هم به نحو عام بدلی است؛ همچون جئنی بای انسانٍ شئت. در اینجا روشن تر است که خصوصیات فردیه محط نظر متکلم نیست؛ لذا اگر به فرض محال انسان می توانست مجرد از خصوصیات فردیه تحقق پیدا کند، با آوردن چنین انسانی هم امتثال تحقق می یافت.

خلاصه عام ممکن است عام بدلی باشد و ممکن است عام شمولی و در هیچ یک خصوصیات فردیه در تعلق حکم دخالت ندارد؛ لذا تفاوت بین عام و مطلق در این جهت وجود ندارد. تنها تفاوت عام و مطلق در کیفیت دلالت و شدت و ضعف آن می باشد و گرنه مفاد هر دو یکی است.

نکته سوم : شهید صدر می فرمایند اطلاق رفض القیود است و نه جمع القیود. جمع القیود یعنی این که قید های مختلفی که می تواند بر طبیعت عارض شود، در ترتب حکم تاثیر دارند. انسان می تواند عالم باشد یا جاهل؛ مومن باشد یا غیر مومن. مفاد اطلاق این است که هیچ یک از این قید های مختلف، دخالت ندارند نه این که همه این قیدها دخالت دارد.

ابهامی که در این کلام هست این است که آیا تذکر این نکته از این جهت است که تفاوتی بین مطلق و عام ذکر کرده باشد؟ عام هم رفض القیود است نه جمع القیود. در عام این گونه نیست که در انحلال وجوب ملاکات عدیده به عدد قیود وجود داشته باشد. در وجوبات عدیده، یک ملاک وجود دارد که همان جهت مشترکه و جامع است. اگر مراد از رفض القیود این است که مطلق به نحو لابشرط قسمی ملاحظه شده، این مطلب صحیح است. ولی بارها گفته ایم که این مطلب با سریان حکم در افراد و ملاحظه موضوع به نحو وجود ساری ملازمه ندارد و برای اثبات رفض القیود به این معنا نیازی به در مقام بیان بودن نیست. همین که قیدی یا صریحا یا ظاهرا و یا احتمالا (ما یصلح للقرینیۀ) نباشد، کافی است در اثبات لابشرط قسمی. در مقام بیان بودن، اثبات سریان حکم را می کند. این مفهوم، تکثر است و نه رفض القیود. مطلق دلالت بر شمول و سریان می کند مانند عام. جمع القیود در عام و مطلق از اساس چندان قابل تصویر نیست مگر در موارد وضع عام و موضوع له خاص. مثلا وضع نام مبارک محمد بر صد نفر، با عنوان متصور کلی "المتولد فی هذا الیوم فی هذا المستشفی"، در اینجا موضوع له

تک تک افراد با خصوصیات فردیه است. در این گونه موارد برای صحت وضع بر افراد اساسا لازم نیست که این افراد جهت مشترکه خارجی داشته باشند و جامع انتزاعی کافی است.

در این مورد جمع القیود صحیح است، ولی متعارف مواردی که ما با آنها مواجهیم، این گونه نیستند. نکته مهم این است که رفض القیود گاهی در قالب قضیه کلیه است و گاهی در قالب قضیه مهمله. رفض القیود برای اثبات نتایج اطلاق مانند انحلال و سریان کافی نیست. اطلاق مورد نیاز ما، صرفا رفض القیود نیست، بلکه رفض القیود است به علاوه شمول و سریان حکم نسبت به افراد بما این که معروض جهت مشترکه هستند نه بما این که وجودات خاصه هستند.

**بحث شمولی و بدلی بودن اطلاق**

ما سابقا در ضمن بحث از تداخل اسباب و مسببات، این بحث را مطرح کرده ایم. ما در اینجا به بحث شهید صدر اشاره ای می کنیم و مروری به مباحث گذشته نیز خواهیم کرد.

مشکل بحث ما این است که در سه مورد با مقدمات حکمت، ما اطلاق را استفاده می کنیم، ولی مدلول اطلاقی در این سه با هم متفاوت است. وقتی می گوییم صلّ، نسبت به صلات می گوییم هر نمازی که اتیان شود، برای امتثال کافی است. سوال این است که در اینجا عموم متعلق حکم (صلات)، بدلی است. در فِ بالعقد، به نحو عام استغراقی در همه عقدها حکم لزوم وفاء جاری است. نحوه سوم که شبیه مورد دوم است بحث نواهی است؛ وقتی گفته می شود لاتکذب، هر کذبی برای خودش حرمتی دارد. مبغوضیت کذب در اینجا به نحو عام استغراقی است. هر کدام امتثال و عصیان مستقلی دارد.

سوال این است که چگونه است که در نواهی و موضوعات احکام، عموم به نحو استغراقی است، ولی در اوامر، عموم به نحو بدلی است. در حالی که در همه موارد، ما اطلاق را با مقدمات حکمت استفاده کرده ایم.

قبل از ادامه این بحث تذکر این نکته لازم است که اصطلاح متعلق و موضوع حکم، در کلمات آقایان مختلف استعمال شده است. ما در این بحث، اصطلاح مرحوم نایینی را دنبال می کنیم. مرحوم نایینی موضوع حکم را قیودی می داند که مفروض الوجود اخذ شده اند و حکم به داعی تحقق آن ها نیست و بر فرض تحقق آنها، حکم، فعلیت می یابد. به خلاف متعلق که حکم می خواهد آن را محقق کند (مراد از حکم در این بحث حکم تکلیفی است). مرحوم شیخ محمد حسین اصفهانی از صلات در صلِ، تعبیر به موضوع می کنند که بر طبق اصطلاح اهل منطق است به اعتبار این که در قضیه الصلاۀ واجبۀ، موضوع الصلاۀ است. گاهی اشکالاتی مطرح شده است که ناشی از عدم تفیکیک این دو اصطلاح است؛

همان گونه که گاهی مرحوم نایینی به دیگران در این بحث بر طبق اصطلاحات خود اشکال می کنند که قهرا ناتمام است.